

زندگی و پویندگی در آثار دانش مدار معماری اسلامی

محمد علی آبادی*

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۳/۳ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۶/۱۹

چکیده

متاسفانه بیش از سه دهه متناوب است که در غم از دست رفتن هویت اسلامی - ایرانی معماری گذشتگان خود، به ظاهر به سوگ نشسته و مدام شکوه از آن داریم که هویت ارزشمند و الهی هنر فاخر و معماری شکوه مندان از میان رفته است. و در پی بازیافتن آن و کشف راه چگونه بازگرداندن آن نیز، بسی عاجزانه کوشیده و به هر در و دروازه شناسا و ناشناسایی رفته، حلقه گدایی بر در کوفته و آن را با گریه و زاری طلب کرده ایم. حتی عزیزان وفادار به آن دوران باشکوه، بیکار نشسته و بسیار کوشیده و می کوشند تا دوباره جنازه در گور رفته و پوسیده برخی از درگذشتگان آن نوع از هنر و معماری را از دل خاک بالذات فناپذیر بیرون کشیده، بر تخت حاکمیت فکر و ذهن خود نشانده، یا در مقام نمونه و الگویی برترین، از آن‌ها کپی برداری کنند. متاسفانه نه تنها بر این فعل حرام و شنیع خود (نیش قبر مردگان) افتخار می کنند، دیگران را نیز به پیروی از عمل ناپسند و دل خراش خویش ترغیب و تشویق می کنند! سطور فوق نباید این گمان را به ذهن مخاطبان عزیز و گرانقدر بیاورد که فلانی مدافع معماری فاقد هویت امروز ایران است. بلکه در نظر است: بسیار از گم شدن چیستی حقیقی و حقیقت شخصیت خود و هنر و معماری گذشته پرافتخار خود دم می زنیم، ولی تاکنون، بنا بر این نقل گفته قرآنی مرحوم حاج محمد اسماعیل دولابی، حتی چندگام در پی یافتن و کشف «جای پای گم شدگی» خود نرفته و نگشته ایم. اینکه راستی ما از کجا و در کجا و برای چه گم شدیم؟! ایشان می گفت: هوشمندان عالم که به دنبال پیدا کردن «جای پای گم شدگی» رفتند، چون گم شده خود را یافتند و بر هندسه نقش آن جای پای نیک نظر کردند، جای پای «خود» را دیدند! آری، آن‌ها «خود» را (یا همان «خویشتن حقیقی خود» را) گم کرده بودند، و لذا گم شده بودند. آن‌ها «حقیقت نفس» خود را که «پرورش دهنده» و بلکه «حقیقت خداوندگار خالق و به کمال آورنده» خود «الله تبارک و تعالی» را گم کرده بودند و در نتیجه آن شد که هندسه نفسی و اندیشه الله محور خودشان و به تبع، هندسه دانش مدار هنر و آثارشان نیز از جایگاه اصل خود بیرون رفت و گم شد. راستی، نکند دلیل گم شدن ما نیز گم کردن حقیقت وجودی خودمان یعنی «گم شدن عقلانیت و خردمحوری» است؟ پاسخ به این سوال، هدف اصلی این مقاله است. اینکه: ما و هنرمان به گناه فاحش و نابخشودنی «فسق» دچار شده و خود و با دست نادانی و هوس مداری ظالمانه خود، رجم رشدهنده و شکوفاکننده هندسه آسمانی روح و جسم و آثار خود، یعنی رحمانیت پرورش دهنده حضرت «رحمان» را دریده و با پای خود از آن بیرون رفته و به تبع، از تغذیه لحظه به لحظه اندیشه رحمانی و صورت آسمانی، از شکوفایی و شکوفندگی نوبه نو و فرآیندمدار کالبد مادی، و در مجموع و از هر جهت، از همراهی و هم پایی با قافله رونده و پوینده رشد کمال محور و رسیدن به هدف مقصود بازمانده ایم! و هدف دیگر این مقاله: شرح زندگی جاودان «حقیقت بی زمان معماری اسلامی» و پویندگی دانش مدار آثار ظاهری و زمان مند آن است، شرح این معنا که: هنر اسلامی، در سازوکار موجودیت کلی و حکمت بنیان خود، مبتنی بر بی زمانی اصول عقلانی حاکم و بر «هستی کلی»، و در هندسه ساختمانی سلول های زنده و پوینده پیکره مادی هریک از ریزخس ها، با اصول و مبانی تکنولوژیکی دانش مدار و زمان مند «هستی جزئی» همراه است.

کلیدواژه‌ها

هستی، هستی کلی، هستی جزئی، زمان، زمان مندی، هویت، پویایی و عدم نسبی.

مطالعات معماری ایران

دو فصلنامه معماری ایرانی
شماره ۶ - پاییز و زمستان ۹۳

۱۲۷

مقدمه

در این مقاله می‌خواهیم این معنای عظیم و متاسفانه در پرده‌مانده را به اندیشه دانا (ولی کمی تاحدودی فراموش کار) خودمان یادآوری کنیم که: «حقیقت وجودی انسان، چیزی است که مرگ ندارد»، حقیقتی جاودانه و جاری در نهر همواره پوینده زندگی و در گستره‌از ازل تا ابد بستر زمان. حقیقتی که البته همیشه و همواره، در ارتباطی زنده و فعال با گذشته و آینده خود وام می‌گیرد، بر آن می‌افزاید و می‌بخشد. بلکه «انسان» (بنابرا قول «آن معروف همه‌دان همگان») همان «حی لا یموت» (زنده‌ای نامیرا) است که همیشه و همواره، در همه ادوار هستی و در همه جزء و کل هر مکان، حاضر بوده، هست و نیز خواهد بود. و تنها این صورت ظاهری او (و صورت ظاهری هندسه گفتار، کردار و آثار او و از جمله آثار معماری شکل گرفته و ظاهرشده از چشمه افکار و ایده‌های تازه به تازه او) ست که متعلق به زمان‌ها، مکان‌ها و اقلیم‌های خاص بوده، و بنابراین در هر مورد به‌خصوص، «صورت‌مندی موجودیت ظاهری» او، تاحدودی نسبی، «صورتی خاص» می‌باشد. صورتی که البته منشأ گرفته از موجودیت عقلانی واحد، ولی زنده و کمال‌جوینده او بوده و هست و خواهد بود. و این «صورت خاص و برآمده و مستند به ویژگی‌های زمانی و مکانی و تکنولوژیکی خاص» نیز به هیچ نقطه دیگری از زمان و مکان و نیز تاریخ زنده و پوینده آفرینش جهان نمی‌رود، نباید که برود، حق ندارد که برود، و حق جل‌جلاله نیز هرگز حق هیچ‌گونه جابجایی در زمان و مکان صورت خاص و زمان‌مند را نه به انسان مولد آن صورت و نه به سایر افراد زمان‌مدار و مکان‌مند از نوع انسان نداده و نمی‌دهد. افرادی که خود و آثار خود برجای‌مانده از افکار، نظریات و فعالیتشان همگی، از هر نظر (از نظر ویژگی‌های جغرافیایی طبیعی، هندسه کمی و کیفی نیاز، توانمندی‌های علمی و تکنیک‌های رایج، و هزاران عامل دیگر) زمان مند و هریک متعلق به زمانی و مکانی خاص و منحصربه‌فرد از مجموعه زمان‌ها و مکان‌های ازهم‌نتیجه‌شونده و شکل‌گیرنده در آینده تاریخ‌اند. اندیشه‌ها و افعال و آثاری که از نقطه‌نظر هندسه ظاهری و سازوکار تکنولوژیکی، نه در جنس عقلانی و اصول منطقی، محکوم به باقیماندن در مقام و مرتبه خاص تکاملی و بلکه دفن شدن در گور مخصوص به برهه زمانی و مکانی خویش‌اند. و اگر هم (سرکشانه) از سرجای خود بیرون رفته و در نقطه و برهه زمانی و مکانی دیگری مقام و مکان گیرند، نه تنها جای خود را در گذشته نظام سلسله‌مند تاریخ تکاملی جهان خالی گذاشته‌اند، بلکه جای صورت مناسب و برآینده از ویژگی‌های زمانی و مکانی و دانش و تکنولوژی روز، و لذا بایسته و شایسته آن موضع و موقع خاص را (تجاوزگرانه) اشغال کرده و به دلیل صورت نامتناسب و نامتعادل خود نسبت به نظام شکلی و تعادلی و تکنولوژیکی مربوط، به طرز نا‌به‌سامان و مزاحم و معارض، سبب وقوع انواع هنجارشکنی‌ها و پیدایی انواع درهم‌ریختگی‌ها و بی‌نظمی‌ها و نابه‌سامانی‌ها می‌شوند.

و اگر قرار شد که روزی روزگاری، کاری ضروری و بلکه وظیفه‌ای فراموش شده و انجام‌ناشده را به انجام رسانیده و ضمن ارزیابی و تحلیل عقلانی معماری و آثار ارزشمند برجای‌مانده از گذشتگان خود، (و البته از نظر انسان‌محوری، عقل‌مداری و اخلاق‌مداری حاکم بر هندسه شکلی و عملکردی آثار مربوط) از آن‌ها درس و الگو بگیریم، حتما باید آن‌ها را در همان ظرف زمانی و مکانی خاص خود و براساس معیارهای زیبایی شناسانه و معمارانه هنرمندان آن زمان و مکان خاص بینیم و چگونگی و میزان موفقیت مشارکت متعامل و متکامل این صورت‌ها را تنها با صورت‌های هم‌جوار و هم‌عصر خویش، مطالعه و ارزیابی و داوری کنیم. معیارهایی که خود تا حدود زیادی (یعنی تا آنجا که بستگی به چستی و چگونگی کمی و کیفی صورت‌های عرضی یا مادی ظاهرشده در آن مقطع خاص از زمان دارند)، نسبی هستند.

البته همان‌گونه که در بیانی ضمنی مورد اشاره قرار گرفت، این نوع ارزیابی در مورد جوهره واحد، بی‌زوال و زمان‌ناپذیر عقل کلی و جاری در ریشه‌ها و دانش‌راه‌های عقل جزئی و حاکم و براندیشه‌های زمان‌مند انسانی صادق نیست. و ما باید بتوانیم اندیشه خود را در «مرتبه وجود عقلی صرف و به عبارتی، بسیط و یا کلی» قرار دهیم تا ارزیابی‌مان خداگونه و زمان‌ناپذیر باشد. غرض آنکه در ضرورت ارتباط اندیشمندان ما با گذشته و آثار گران‌سنگ معماری بومی و نیز در لزوم پندگرفتن از سنت‌های جاویدان عقل کل و بکارگیری مداوم و همواره آن‌ها در تعریف و تبیین عقلانی و اخلاقی هندسه کمی و کیفی هرگفتار و کردار خود، هیچ شکی نیست. ولی ارتباط صحیح و بایسته ما

انسان‌های فعال در این دوره خاص از زمان و مکان با تاریخ و دوره‌های زمانی گذشته و آثار پدیدار شده در آن ادوار، در حقیقت، باید ارتباط با سنت‌های عقلانی (و بنابراین تغییرناپذیر) حاکم بر جزء و کل طول تاریخ باشد. نه اینکه تقلیدی صرف، نعل‌به‌نعل، و کورکورانه از ظاهر زمان‌مند آن‌ها داشته باشیم. امروزه ما دیگر نمی‌توانیم و بلکه حق نداریم بر صورت ظاهری کارمعماران و شهرسازان حتی متمدن‌ترین اقوام گذشته اقتدا نموده یا با ادا درآوردن و مثلاً گذاشتن چند نقش قدیمی کاشی یا گره‌چینی چوبی در نمای مدرن ساختمان یا در سالن‌های پذیرایی، ادعا کنیم که دوباره حقیقت معماری سنتی و یا اسلامی خود را زنده کرده به میدان آورده‌ایم!

«هستی کلی» بی‌زمان است و «هستی جزئی» زمان‌مند می‌باشد (دینانی ۱۳۷۲):

رابطه کل و جزء در معماری شهر اسلامی: ارتباط سازمان عقلانی وجود بی‌زمان و فراگیرنده «هستی کلی» با زمان‌مند بودن سازوکار علمی و تکنولوژیکی «هستی جزئی» و سلول‌های سازنده ریزبخش‌های آن است.

توضیحات گفتار فلسفی فوق

زمانی چیزی را با عنوان حقیقت و بنابراین ازلی و ابدی می‌دانند که هر لحظه جلوه و تجلی ظاهری دیگر و تازه‌ای از آن وجود می‌پذیرد و در لحظه بعد از هر لحظه پیشین به صورتی دیگر درمی‌آید، ولی خود آن «حقیقت ازلی و ابدی» نه هرگز موجود (یا پدیدار) می‌شود و نه معدوم (یا ناپیدا). به عبارت روشن‌تر: حقیقت اصولاً چیزی خاص (به معنی شیئی محدود به حدود یا هندسه‌ای خاص) نمی‌گردد. بلکه همواره این چیز یا چیزها (این شیء یا اشیاء خاص و با هندسه صوری و عملکردی خاص) هستند که از آن «حقیقت بسیط، ازلی و ابدی» بوجود آمده و بعد از گذران طولی زمانی و استحاله‌ای شکلی و عملکردی، به چیز (یا شیء و یا اشیاء خاص) دیگری تبدیل می‌شوند. و این تبدیل‌ها و دگرگون‌شدن‌های پی در پی و البته صوری (یا همان تجلیات گوناگون و صورت‌مند برآمده و وجودپذیرفته از حقیقت واحد و جوهره بسیط علمی یک شیء) است که تحقق «حرکت مجموعی و در وحدت» لحظات زندگی کمال جوینده شیء را (به همراه همه اجزای خویش) به سوی هدف مقصود (یعنی کامل‌ترین صورت‌ها و توانمندی‌های علمی و تکنولوژیکی در مورد مربوط) محقق می‌سازد. ضمن آنکه باید توجه کرد که این تبدیل‌ها و دگرگون‌شدن‌های پی در پی در صورت ظاهری و سازوکار فنی و تکنولوژیکی، در نتیجه و در پاسخ به تداوم گوناگونی‌های واقع‌شونده در نیازهای دائمی نوشونده یک شیء زنده است (که البته آن نیز در پاسخ و متناسب با نیازهای دائمی نوشونده اجزای زمان‌مند و مکان‌مند آن شیء یا چیز می‌باشد). و جمع مرکب و البته در وحدت این همه چیزی نیست مگر همان «فرآیندی سیر تکامل محور هر چیز با مقصد مطلق جمال و کمال»، یعنی «ظهور و بروز تازه به تازه و بدون تکرار تجلیات نور یا دانش برآینده از خورشید همواره در تابش و فروزش الله تبارک و تعالی» که در زبان قرآن آن را با عنوان «صیروت الی الله» می‌شناسیم.^۱

«هستی» در نگرش توحیدی، حقیقتی واحد، متحدالاجزاء، تمام و کامل است.

در میدان هستی، به عنوان «یک حقیقت واحد، تمام و کامل، و البته اصیل»، نه چیزی (جدید و در حساب نامده از ازل)، به «وجود» (یا پیدایی) می‌آید، و نه وجودی از این حقیقت واحد و متحدالاجزاء (ازلی ابدی) به «عدم» (یا ناپیدایی) می‌رود (دینانی ۱۳۷۲).

اگر بخواهیم هستی یک شیء (یا به عبارتی، یک اثر معماری) را در غیرزمان خودش تصور کنیم، دیگر هستی آن شیء (یا اثر معماری) نخواهد بود، و آن هویت پیشین را نخواهد داشت. (همان)

هویت [یا آن «حقیقت عقلانی» که «تعریف کننده هستی یک شیء» (یا اثر معماری) «است] تنها به همان مرحله خاص و منحصر به فرد از زمان که آن را اشغال کرده است، بستگی دارد. و البته این «بستگی هویت شیء به هستی آن» نیز تا آنجا شدید و حذف‌ناشدنی و ناگسستی است که اگر بخواهیم «هستی آن شیء» را در زمانی غیر از زمان خاص خودش تصور کنیم، دیگر تصور مربوط، «هستی خاص آن شیء» نخواهد بود و شیء مربوط نیز دیگر آن «هویت پیشین» را نخواهد داشت (همان) و لذا هرگز نمی‌توانیم مشکل اسلامی نبودن معماری امروز کشورمان را با آوردن دوباره صورت ظاهری معماری مخصوص و مربوط به گذشته به صحنه حل نموده و یا با کپی‌سازی ناشیانه

آن، درد بی‌هویتی معماری‌مان را درمان کنیم.

و باید بدانیم که: اگر هستی یک شیء، تنها برهه یا مرحله‌ای منحصربه‌فرد از مراحل زمان را برای پدیداری خویش اشغال کرد و در سایر مراحل بعدی زمان ظاهر نشد (و در ظاهر، «صورت پدیدار» نداشت)، هرگز این عدم پدیداری بدان معنی نیست که در سرتاسر مراحل دیگر زمان، «عدم» (و یا «نیستی») مطلق بر آن شیء عارض شده است؛ زیرا در حقیقت، زمانی «فرض عارض شدن نیستی بر هستی یک شیء» می‌تواند صحت داشته و مورد قبول واقع گردد که موضوع حقیقی «اشغال هستی آن شیء از زمان خاص آن» به کلی از نظام وجودی هستی کل رفع گردیده باشد؛ و این همان چیزی است که ممتنع و محال بودن آن، از نقطه‌نظر عقل، بدیهی است. (همان)

و نکته آخر اینکه: ماهیت همه اشیاء موجود در جهان نیز، قبلاً (یعنی پیش از وابستگی‌یافتن به مراحل زمانی مربوط به اشیاء پدیدارشدن در قالب صورت‌مند، کالبدمندو از همه مهم‌تر، زمان‌مند آن‌ها)، همگی در جایی از علم ازلی - ابدی خداوند وجود داشته‌اند و وجود خواهند داشت. بنابراین هیچ شیئی، از نقطه‌نظر «ماهیت ازلی - ابدی» مخصوص به خویش، از «هیچ مطلق» بوجود نمی‌آیند. بلکه هر شیء که در امروز و فردای جهان شاهد موجودیت و یا پدیداری کالبدمند آن هستیم و یا خواهیم بود، از نقطه‌نظر ماهیت ازلی - ابدی مربوط، از ازل موجود بوده‌اند و تا ابد نیز (ماهیتاً) موجود خواهند بود. (همان) و به عبارتی، همه اشیاء و موجودات (اعم از اشیاء و آثار معمارانه) طول عمری از ازل تا به ابد دارند.

پیش توضیحات ضروری بحث

باید بدانیم که از نقطه‌نظر فلسفه توحیدی اسلام، همه مراحل مختلف تاریخ (به عبارتی، زمان‌های قبل و بعد از مرحله زمانی یا دوره تاریخ خاص و اشغال شده توسط یک شیء یا اثر معماری)، «زمان عدم نسبی» آن شیء (یا اثر) محسوب می‌شوند. بنابراین اساس، آن شیء (یا اثر خاص) از ابتدای آفرینش در هیچ مرحله‌ای از مراحل درهم‌پیوسته و از هم‌نتیجه‌شونده تاریخ «معدوم مطلق» نبوده و حتی در پایان کار پدیداری جهان نیز مطلقاً معدوم نمی‌شود. لذا همیشه و همواره می‌توان بدان مراجعه کرد و از ارزش‌های حق‌بنیان و دانش‌مدار آن درس گرفت.

بیان بعدی دیگر از همین معنا از زبان آخرین پیام‌آور از خدا، محمد بن عبدالله (ص)

آخرین پیام‌آور از خدا، حضرت محمد (ص) نیز بعدی دیگر از همین معنا (یعنی ثابت بودن و موجودیت همواره باقی حقیقت وجودی هر شیء در طول حرکت سیرمند و کمال محور آن در بستر ادوار مختلف تاریخ و نهایتاً پدیداری در دنیا و در زمان خاص) را در گویشی شیرین و منطقی و کاملاً علمی بیان می‌کنند که توجه بدان برای درک کامل و فهم روشن مسئله ضروری است:

چهار هزار سال پیش از آنکه «الله» (آن مقام عالی‌مقام خداوندگاری دانش و آفریننده تعالی‌بخشنده) آدم را بیافریند، من و علی (ع) در «پیشگاه‌الله» (در مقام بساطت علمی خداوندگار مطلق دانایی‌ها و توانایی‌های دانش‌بنیان) «نور»ی (و علمی واحد) بودیم. هنگامی که خداوند آدم را آفرید، این «نور» (یا حقیقت بسیط و جوهره دانش‌بنیان) به صلب آدم راه یافت و پیوسته خداوند متعال این نور را از صلبی به صلبی دیگر منتقل می‌کرد تا آنکه در صلب عبدالمطلب استقرار یافت. آنگاه آن را از صلب عبدالمطلب بیرون آورده و به دو بخش تقسیم کرد. پس بخشی را در صلب عبدالله و بخشی دیگر را در صلب ابوطالب قرار داد. پس علی از من و من از علی هستم،...^۲

بدیهی است که این سخن پیام‌آور الهی، به‌خصوص بخش پایانی آن، به روشنی در پی بیان مهم‌ترین اصل و اساس در چیستی «حقیقت و علت برپایی دین» ما مسلمانان و پیروان سایر ادیان ابراهیمی یعنی «توحید و وحدت جان و گوهر یکدانه انسانی و صیروت کمال محور آن» است. امام حسین (ع) نیز در بخشی از دعای معروف خویش با عنوان «عرفه» (که به حقیقت باید آن را کامل‌ترین کلاس معرفت و آموزش «درس نیکوترین صورت بازگیری در نمایش‌نامه بزرگ آفرینش» خواند) همین سیرکمال‌محور را در انتقال حقیقت وجودی ثابت خویش در ادوار مختلف تاریخ و نهایتاً ظهور و پدیداری صورت خارجی آن در دنیا و در زمان خاص یعنی «دوره تاریخ پیام‌آوری

خاتم پیامبران» بیان می‌کند.

حقیقت وجودی یک شیء، بازیگری واحد و ثابت است که در طول اجرا و در صحنه‌های مختلف نمایش‌نامه «پدیداری شکوفنده جمال و کمال وجود»، در اشکال گوناگون و صورت‌های مناسب‌ترشونده و بهترشونده ظاهر می‌شود.

قرآن کریم نیز در موضوع طول فرآیند سلسله‌مند رشد و شکوفایی سلول تخم انسانی، دقیقاً همین معنا را (که یک شیء یا حقیقت واحد و ثابت و در بستر دوره‌های مختلف تاریخ در اشکال کالبدی خاص و نسبتاً متمایز از یکدیگر در صحنه نمایش «جمال و کمال شکوفنده وجود» ظاهر می‌گردد) بیان می‌کند و در بخش نهایی بیان خود، در فراز «فَتَبَارَكَ اللهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» نیز این نتیجه بسیار مهم را می‌گیرد که: این صورت پدیداری گوناگون شونده در هر دوره یا مرحله بعدی، در منظری زیباتر و نیکوتر ظاهر شده است: پس افزونی پذیرنده است «الله» که آفریننده آفرینندگان بهترشونده است (و آفریده خویش را در هر دوره‌ای از دوره‌های سلسله‌وار تاریخ زندگی خود، در صورتی بهتر و نیکوتر، وجود یا پدیداری می‌بخشد):

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ (۱۲) ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ (۱۳) ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ (۱۴) ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ لَمَيْتُونَ (۱۵) ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تُبْعَثُونَ (۱۶)

و ما انسان را از زنجیروارهای خلاصه‌شده [مانند زنجیره دی ان ای] و عصاره‌مانندی بیرون‌کشیده و نتیجه‌شده از «طین»^۴ یعنی جمع مرکب و درهم‌آمیخته آب و خاک (یا به عبارتی ترکیب جدایی‌ناپذیر علم و صورت‌مندی تربیت‌شونده) [آفریده‌ایم؛ (۱۲) سپس او را [در قالب صورتی دیگر یعنی صورت] «نطفه» ای در قرارگاه مطمئن [و مکان مند رحم] قرار دادیم؛ (۱۳) سپس نطفه را به صورت «علقه» خون بسته و ادغام‌شده در هم، و علقه را به صورت «مضغه» [چیزی شبیه به «گوشت جویده‌شده»]، و مضغه را به صورت «استخوان»‌هایی درآوردیم؛ و بر «استخوان»‌ها نیز «گوشت» بیوشاندیم؛ سپس آن را «آفرینشی دادیم تازه و انشایی (بدون سابقه قبلی)؛ و کاملاً متفاوت با موجودیت نخستین آن». پس «افزون شونده و افزونی‌پذیرنده» است «الله» [آن بسیط مطلق و یگانه در دانش زنده و فعال، و جامع جمع در وحدت همه دانش‌ها] که بهترین آفرینندگان است [و آفریده خویش را در هر دوره‌ای از دوره‌های سلسله‌وار تاریخ زندگی خود در صورتی بهتر و نیکوتر، وجود یا پدیداری در صورت می‌بخشد]! (۱۴) سپس شما بعد از آن می‌میرید؛ (۱۵) سپس در «روز برپایی» [یا حقیقت عقلانی (و بنابراین حاصل و کامل) هستی] دوباره برانگیخته می‌شوید! (۱۶)

می‌توان پیش‌بینی نمود که چه نوع ساختمان‌هایی در آینده بوجود می‌آیند، ولی با شرایطی!

با عنایت به مبانی فکری مذکور، باید نیک بدانیم که آثار هنری، معماری و نیز صنعتی، نیز از این قاعده فلسفی یا به عبارتی، عقلی و کلی جاری در آفرینش فرآیندمدار و قانون‌مند الهی در عالم کالبدی و بستر تدریج‌محور افعال شکل‌گیرنده در آن مستثنی نیستند. به عبارتی، مطابق با این نخله از اندیشه، حتی می‌توان پیش‌بینی کرد که چه نوع ساختمان‌هایی و با هندسه‌صوری و کالبدی، در آینده بوجود می‌آیند. و نیز می‌توان از گذشته‌ناپیدا خبر داد و هندسه‌صوری و کالبدی آثاری را تعریف کرد و شکل و حدود و اندازه‌هایشان را تعریف کرد. صورت‌هایی که در گذشته‌هایی بسیار دور از بین رفته‌اند (و حتی در ظاهر امر، کوچک‌ترین اثری از آن‌ها نیز در میانه نیست). البته از هم‌اینک باید این حقیقت را در نظر داشته باشیم که این پیش‌بینی آیندگان یا تحلیل و ارزش‌گذاری بر آثار گذشتگان، از دید و زاویه خاص اندیشه و دیدگاه ما، و در این برهه و دوره خاص از زمان صورت می‌پذیرد؛ دید و منظری که اصلی‌ترین و بلکه تنها اشتراک آن با دید گذشتگان، همان بخش یگانی جوهره عقلانی و تغییرناپذیری اصول عقلانی و دانش‌مدار جاری در نظام وجودی آن و قوانین دقیق ریاضی حاکم بر سازوکار حساب‌مند مربوط است.

لذا بر همین اساس، بدون در نظر گرفتن چگونگی و میزان تاثیر رنگ فیلترهای خاص شرایط ویژه هر زمان و مکان بر چگونگی نگرش زمان‌مند ما به موضوعات و آثار، و بر چگونگی و میزان و مرتبه‌درک ما از حقیقت زیبایی

و... نمی‌توان به صحت و سقم تحلیل و ارزیابی خود چندان مطمئن بوده، دل ببندیم، زیرا علاوه بر این رنگ‌فیلترهای «شرایط زمانی و مکانی»، و از آن مهم‌تر، «میزان رشد و شکوفایی تدریجی و فرایندمدار خرد و هوش انسانی» نیز بر چگونگی تعریف و نیز بر تعیین نوع و تعدد معیارهای تحلیل و تشخیص و تمیز کمیت و کیفیت زیبایی پدیدار شده بر صورت آثار پدیدار شونده در هر دوره از زمان، قطعاً موثر است.

هر دوره خاص از ادوار زمان، پرده‌ای از پرده‌های نمایش‌نامه بزرگ و الهی آفرینش است.

در تشریح هرچه بهتر و روشن‌تر این مفهوم می‌توانیم این تمثیل قرآن نهاد و بسیار زیبا را بیان کنیم که هر دوره از ادوار زمان، تنها پرده‌ای و صحنه‌ای خاص از مجموعه پرده‌های متعدد و به‌ظاهر مختلف یک نمایش از ازل نوشته‌شده را ماند که ماهیت‌های گروهی از مجموعه اشیاء (یا آثار) هستی در آن دوره که دوره‌ای است محدود به حدود خاص به صحنه‌ای از صحنه‌های سلسله‌مند نمایش مربوط آمده، و تنها در طول گذران آن مرحله، آن صحنه را (که باید عنوان آن را «صحنه‌موجودیت یا پدیداری» نام نهاد) اشغال می‌کنند تا در بستر مدت‌دار و محدود به حدود آن پدیدار شده، نقش مخصوص خویش را بازی کنند و پس از بازی نقش خاص خود نیز (در سررسید زمانی معین و مشخص) از روی آن صحنه، و به تبع، از پدیداری و نقش‌آفرینی در آن صحنه خارج می‌شوند و جای خود را در صحنه یا پرده یا دوره بعد به دیگر ماهیت‌ها می‌سپارند. و البته خارج شدن آن‌ها پس از بازی نقش خاص و زمان‌مند خود، به معنی معدوم شدن کامل آن ماهیت‌ها یا بازیگران خاص از سالن و مجموعه نمایش نیست. بهتر این است که قبل از ادامه بحث به بازبینی ریشه قرآنی این تمثیل بپردازیم:

بدانید! [حقیقت] «زندگی در دنیا» در میان شما، تنها [فرستی کوتاه‌مدت است، یا برای] بازی [بازیگری که می‌خواهند در صحنه‌های آن خداگونه بازی کنند] یا برای سرگرمی [کسانی که می‌خواهند بی‌خیال از دیگران و غم و درد هم‌نوعان خود، به عیش و نوش خویش سرگرم باشند] و یا برای تجمل پرستی و فخرفروشی [تجمل پرستان و فخرفروشان] که می‌خواهند به دیگران فخر بفروشند] یا برای افزون طلبی در اموال و فرزندان است [برای کسانی که بیش از نیاز خود می‌خواهند و افزونی تعداد فرزندان را قدرتی برای افزون‌خواهی خویش می‌شمرند]، [آری حقیقت «دنیا» و «زندگی در دنیا» همانند بارانی است [بهار] که انبوهی [و سبزی و خرمی] گیاهان [زودرس] آن کشاورزان را در شگفتی فرو می‌برد، سپس [یعنی پس از گذشت زمانی کوتاه و با گرم شدن اندک هوا در تابستان، به سرعت] خشک می‌شود، بگونه‌ای که آن را زرد رنگ می‌بینی، سپس تبدیل به «کاه» [و به عبارتی، محصولی بسیار کم‌ارزش] می‌گردد! و در «آخرت» [یعنی پس از مرگ و از میان رفتن ظاهری جسم و رفتار و آثار آن، در «سررسید نهایی کارها در روز حساسرسی کیفیت و کمیت کارها و آثار آن»، در برابر کمیت و کیفیت هندسه‌عقلی و عینی رفتاری که از شما انسان‌ها، در طول این رویش کوتاه‌مدت و پدیداری و نابود شدن گیاهان سرسبز، سرزده است،] یا عذاب شدید جان‌های خود شماسات یا پوشیده شدن جان‌ها تان با لباسی از صفات الهی و کسب رضایت‌مندی او. و [در هر حال] بدانید و آگاه باشید [و آگاهانه با این حقیقت در پرده‌مانده روبرو شوید که] زندگی دنیا چیزی جز [نمایشی مجازی نیست و متاع آن و آثاری که در آن از خود برجای می‌گذارد نیز جز آثار و] متاعی مجازی [مانند پول‌های کاغذی بکار رفته در بازی‌ها و ساختمان‌های دروغین و مقوایی صحنه‌های نمایش و نقش‌های بازی‌شونده بازیگران در نمایش‌ها] نیست [لذا باید مانند بازیگران از فرصت بازی بدست آمده و پول‌ها و سایر امکانات در اختیار برای انجام نمایش (و مثلاً ساختمان سازی در صحنه) استفاده کرده، مطابق با خواست کارگردان و همگون با اخلاق و صفات او در بازیگری و مهندسی هندسه نقش‌ها، بهتر از سایر بازیگران بازی نموده و رضایت کارگردان را بخرد.] لذا شما نیز فرصت کوتاه بازی کردن در صحنه را غنیمت شمرده و [در «مغفرت» [یا همان «پوشیدن و پوشیده شدن جان‌ها و اندیشه‌ها و آثار آن»] به صفات‌های پرورش دهنده خود [و به بیانی، «در آمدن به اخلاق الهی و بازی نمودن و ساختن و آفرینی مانند او»] از یکدیگر پیشی بگیرید و [از طریق پوشیده شدن آسمان فکر و زمین رفتار و آثار تان با صفات زیبای الهی] بکشید تا خود بهشتی گردید که گستره [بی‌نهایت دانش‌مداری] آن مانند گستره [بی‌پایان دانش‌مداری] آسمان و زمین است و برای کسانی که «الله» [آن مطلق یگانگی در دانش و فعالیت در قوه اندیشنده جزء و کل

هستی و فاعلیت دانش مدار پرورش آفریدگان دانش‌بنیان] و پیام‌آوران را «ایمان» آورده‌اند [و به عبارتی، «احکام و قوانین دانش مدار صادره از سوی او، و پیش‌شرط‌های بازی همانند او را پذیرفته و عملی نموده‌اند»]، آماده شده است. این بخشش خداوندگار دانایی‌هاست که به هر کس بخواهد می‌دهد و «الله» [آن مقام واحد و بساطت مطلق علمی، آن یگانه محض در دانش و دانش مداری و جامع جمع در وحدت همه دانش‌ها] صاحب بخشندگی و بخشش‌های عظیم است. هیچ واقعه واقع شونده‌ای، نه در زمین [تعیین‌ها و موجودات و آثار صورت‌مند و متعین به حدود] روی نمی‌دهد و [هیچ فکر و نظری] در نفس‌های [ناطقه و و اندیشه‌های آفریننده] شما روی نمی‌دهد [و در قالب رفتار و خلق آثارتان پدیدار نمی‌گردد]، مگر اینکه [حقیقت علمی] همه آن‌ها، قبل از آنکه ما آن‌ها را [توسط شما و فکر شما در صورت‌های پدیدار در زمین بیافرینیم و در صحنه] آشکار کنیم، در لوحی [یا کتابی از پیش‌نوشته شده و تغییرناپذیر] ثبت و حفاظت شده است، و انجام این گونه‌امر برای «الله» [آن مطلق بساطت در دانش جامع و فراگیرنده‌ای که فارغ از محدودیت‌های زمان و مکان است] آسان می‌باشد. [یادآوری این آیات یا بیان‌های نمادین برای شما] به سبب آن است که برای آنچه در طول این بازی‌های مجازی [از دست داده‌اید تاسف نخورید و نسبت به آنچه به شما داده شده است، دل‌بسته و شادمان نباشید و خداوند هیچ متکبر فخر فروشنده ای را دوست ندارد].^۵

معماران، ای بازیگران نمایش‌نامه بزرگ آفرینش، تنها سعی کنید خوب و خداگونه ببندیشید و عمل کنید.

بزرگ‌ترین پیام مستتر در این درس‌نامه الهی و نکته‌کلیدی آن این است که یادمان باشد آثاربرجای‌مانده از معماری‌ها، طراحی‌ها و ساخت‌وسازهای ما (به خودی خود) چندان ارزشی ندارند و مانند خانه‌های مقوایی و کم‌خرج یا دکورهای ساخته‌شده از فوم و دیگر مصالح ناپایدار و بسیار پاسخ‌گوینده در تغییر کوتاه‌مدت دکورها در زمان نوشتن صحنه نمایش، وسیله و ابزاری هستند که فضای کالبدی تماشاخانه و لازم برای صحنه‌سازی مناسب بازی‌های گوناگون ما بازیگرها را فراهم می‌آورند. و ما نباید به حال و هوای خاص صحنه‌های گذشته یا مربوط به نمایش‌نامه‌های قدیمی دل‌بسته و بگوییم ما تنها در آن صحنه‌ها به اصطلاح بازی‌مان می‌آید.

بنابراین آنچه در حکم فرمان‌برداری از فرمان الهی برای ما هنرمندان و معماران مسلمان بسیار ضروری و بسی مهم است، همانا «خداگونه عمل کردن» و برخورد محبت‌بنیان و اخلاق‌مند ما کارفرمایان و معماران و سازندگان با مسائل جدید و پیش‌آینده در طول طراحی آثار و ساختمان آن‌ها و شایسته اندیشیدن و بایسته عمل کردنمان در طول فرصت‌های فراهم‌آمده برای تصمیم‌گیری‌های لازم در هر موضع و مورد و موقع است. خود آثار نیز مانند همان گیاهان بهاری هستند که پس از سبزی و خرمی بسیار کوتاه‌مدتشان، پیر و زرد و همچون «کاهی» کم‌ارزش می‌شوند، خرمی‌ها و زیبایی‌هایی مجازی که زود به زود و دوره به دوره می‌آیند و می‌روند و زاده می‌شوند و می‌میرند و بسیاری از عوامل و نیروهای موثر در چگونگی کمی و کیفی صورت ظاهری آثار و معماری ساختمان‌ها نیز، یا اصولاً در حوزه اختیار محدود به ما نبوده یا اساساً از کنترل و قدرت بسیار ناچیز ما معماران خارج است.

نمایش‌نامه بزرگ آفرینش نمایشی واحد و در وحدت است و پرده‌های گوناگون آن، همه متحدالاجزاء و در ارتباط متعامل با یکدیگر دیده شده‌اند.

پس از توجه به درس‌نامه عظیم فوق، و همان‌گونه که در متن آیه شریفه نیز دیده می‌شود، توضیح دیگری که در موضوع و مسئله اصلی و محوری این مقاله باید در نظر گرفت، این است که مجموعه ادوار، پرده‌ها یا صحنه‌های یک نمایش‌نامه واحد و متحدالاجزاء که تماماً در ارتباط متعامل و دارا به تاثیرات و تأثرات متقابل نسبت به یکدیگر دیده شده، طراحی گردیده و برای به صحنه آمدن و بازی‌شدن برنامه‌ریزی شده‌اند، و حتی دقیق‌ترین جزئیات کیفی و کمی هندسه علمی و عینی هر پرده و بلکه هندسه ریز و درشت رفتار و اعمال بازیگران در هر یک از آن پرده‌ها و صحنه‌ها نیز با هندسه‌ای خاص و منحصر به فرد تعریف و اندازه شده است. و هرگز نمی‌توان از آن و از اجزا و وقایع آن تخطی کرد. و اگر «بداء» (به معنای «نوآوری در جای و به عبارتی از پیش‌برنامه‌ریزی نشده») یا تغییر برنامه‌ای احتمالی نیز قرار باشد صورت گیرد، با خود نویسنده و کارگردان است.

معماری گذشته (خود به خود و بگونه‌ای زنده و تاثیرگذارنده) در باطن معماری امروزی حضوری فعال دارد.

نکته‌اساسی دیگری که باید از این تمثیل بسیار مهم درس آموخت، این حقیقت مسلم است که یک نمایش، چیزی مرحله‌مند و دوره‌های آن نیز زمان‌مند می‌باشند و علی‌رغم اینکه در هر مرحله، صحنه یا پرده، تنها یک گروه از بازیگران (که نقش مخصوصشان در آن پرده دیده‌شده است) حق حضور مستقیم در صحنه وارائه بازی زمان‌مند خویش را دارند، گروه‌های دیگر از بازیگران سایر صحنه‌های بعدی یا قبلی نمایش نیز در پشت صحنه بازی، در عین حالی که در سایر فعالیت‌های پشت پرده نمایش، مشغول کمک‌رسانی و بازیگردانی هستند، منتظرند تا چه زمان نوبت و دوره بعدی به صحنه آمدن و بازی‌خودشان فرا رسد تا به حکم کارگردان و بازیگردان‌ها دوباره وارد صحنه شده و نقش مخصوص و محدود به حدود خود را در آن صحنه مخصوص آشکارا بازی کنند. ولی مسلماً مخاطب محترم تصدیق می‌فرماید که: در سازمان واحد متحدالاجزای یک کار نمایشی، و با توجه به سرآغاز و سرگذشت واحد داستان نمایش، اولاً جزء به جزء هندسه کمی و کیفی نقش‌های بازی‌شونده در همه پرده‌های نمایش (از آغاز تا نهایت) در ارتباط متعامل و متکامل با یکدیگر، تعیین و تعریف و تدوین شده‌اند و در هنگام اجرا نیز، از نظر معنا و مفهوم و نیز از نظر نقطه شروع و پایان، همه بخش‌ها و همه بازی‌ها در ارتباطی مستقیم (ولی در پرده و نامحسوس) با هم و در یک سازوکار واحد داستانی و نمایشی بازی می‌گردند؛ بگونه‌ای که بازیگران حاضر در هر صحنه در ارتباط مستقیم یا غیرمستقیم با «نقش خاص» بازیگرانی که صحنه را در ظاهر امر ترک نموده‌اند (و نه کالبد و نه صورت ظاهری بازیگران) بازی خود را آغاز می‌کنند و آن را ادامه می‌دهند. از این‌رو، از نظر ماهوی، «نقش‌های همه بازیگران» (تکرار می‌کنم: هندسه دقیق «نقش»‌های همه بازیگران و نه کالبد و صورت ظاهری ایشان) در باطن هر پرده از نمایش و در ذهن خلاق و پی‌گیرنده بازیگران و بازیگردان، بگونه‌ای کاملاً مرتبط (و البته بعضاً غیرمستقیم) وجود و بلکه حضوری فعال و موثر دارند.

ثانیاً: مجموعه بازیگرانی که برای هر یک از آن‌ها، در یکی یا چند صحنه از صحنه‌ها، نقش یا نقش‌هایی ظاهری دیده شده، در سایر ادوار و صحنه‌ها نیز نقشی باطنی و در پرده دیده شده است. به عبارت روشن‌تر و برای مثال، بازیگری که در یک پرده، «نقش شاه» را بازی می‌کند، در سایر پرده‌ها نقش بازیگردان یا حتی در بخش پشتیبانی نمایش، وظیفه پادویی و خدمات‌رسانی سایر صحنه‌ها را برعهده دارد. لذا همه بازیگران، در طول اجرای همه صحنه‌ها مشغول فعالیت بوده و (خواه قبل از دوره بازی آشکارشان در صحنه باشد و خواه پس از اتمام آن) هرگز اجازه غیبت از حضور در تماشاخانه یا بیکارنشدن در گوشه‌ای را ندارند. و این همه در حالی است که در کتاب ثبت‌شده و بنابراین تغییرناپذیر متن نوشته‌شده نمایش نیز، نقش هر یک، همواره ثابت و جابجانشدنی است.

بهبتر شدن بازی بازیگران هر نقش در هر اجرا و در هر صحنه بعدی از نمایش، هدف اصلی است.

نکته دیگر، توجه به اصل «تجربه‌مداری»^۶ است. اینکه «تجربه» یا همان «پیمایش سیر تکامل محور یک راه به شیوه سعی و خطا» از بنیان‌ها و قواعد اصلی زندگی در عالم مادی و تدریج‌مندی اجرا و تحقق برنامه‌های درازمدت و فرآیندمدار بوده و نیز شکوفایی تدریج‌مند اندیشه‌انسانی نیز در همین بستر تدریج‌مند افعال جاری در آن تحقق می‌پذیرد. و هیچ کس و هیچ چیز را (جزالله عزوجل) گریزی از عدم پیمایش در بستر این راه تدریج‌مند و تکامل محور زندگی دنیایی نیست. در نمایش‌نامه بزرگ آفرینش (یعنی دنیا و زندگی در دنیا) نیز همین قاعده برپاست. یک نمایش یا بخش‌هایی از یک نمایش ممکن است بارها به روی صحنه برود و مسلماً کارگردان و بازیگران همگی می‌کوشند تا ضمن بکارگیری تجربیات کسب‌شده در دوره‌های پیشین، در هر دوره بازی بهتری را ارائه دهند. لذا در هر دوره از بازی شدن یا به روی صحنه آمدن نمایش‌نامه، یا حتی در بازی شدن هر مرحله خاص از مجموعه مراحل آن، سایر بازیگران پس از اتمام بازی در صحنه خاص خود، بطور مطلق از نمایش‌نامه بیرون نمی‌روند و در همه بخش‌های بازی‌های اجراشونده در صحنه‌های قبل و بعد، مطلقاً بیرون از صحنه یا بی‌تاثیر در نوع و کیفیت بازی جاری در آن‌ها نیستند. بلکه یا ضمن انتقال تجربیات کسب‌شده در طول بازی قبلی خود روی صحنه به بازیگران مراحل بعد کمک می‌کنند تا با هدف اجرایی بهتر و با دستانی پرتر آماده رفتن به صحنه بازی شوند یا اگر خود نیز دارای نقش

دیگری در صحنه‌ها یا دوره‌های بعدی هستند، در طول زمان باقیمانده لباس بازی دوره قبل را از تن به‌در آورده و آماده می‌شوند تا در نقش بعدی با شکل و هیبتی مخصوص و متناسب با آن و البته کاملاً متفاوت با نقش قبلی، بازی شایسته‌تری را ارائه دهند. راستی چرا در سیر کمال‌محور هنر و معماری اسلامی امروز کشورما، حاکمیت و اجرای این قانون اصیل و الهی کمتر دیده می‌شود؟!

تا سررسید «زمان خاص حضور وجود عینی» هراترخاص معماری، بازیگری است روی صحنه واقعی نمایش‌نامه هستی، و مجموعه مرتبه‌مند برهه‌ها و ادوار به‌هم‌پیوسته زمان و بلکه هر لحظه از لحظات گذرنده زمان کل نمایش نیز، در نظر کلی و ساختمان در وحدت مجموعه صحنه‌های نمایش، «زمان جمعی مربوط به آن اثر معماری» است: «زمانی زنده و پویانده و پیش‌رونده: زمانی مرتبه‌مند، مرحله‌مند و ارتقا‌محور؛ و همواره و در هر لحظه، جمع‌مركبی است از زمان‌های مربوط به دو مرتبه عدم نسبی و وجود نسبی آن اثر». لذا جابجایی هر اثر یا ماهیت آن در مقاطع گوناگون زمان، کاری ناممکن و بسی بی‌معنی است.

به زبان دیگر، می‌خواهیم بگوییم که مطابق با وحدت جوهری هستی و مطابق با اصل اصیل شکوفندگی درون‌زای هستی، و براساس سلسله‌مند و ساختار مرتبه‌مند مجموعه پرده‌های ازهم‌تبیجه‌شونده کل نمایش‌نامه هستی، به غیر از زمان خاص حضور «وجود عینی» شیء یا بازیگر در صحنه، موجودیت همواره حاضر و البته نسبی و مرتبه‌مند آن در همه پرده‌ها، متشکل از دو مرتبه «عدم نسبی» و «وجود نسبی» است.

و «وجود یافتن عینی» (یا همان «حاضر شدن عین‌کالبدمند») آن بازیگر یا اثر خاص معماری در صحنه خاص خود، در بین مجموعه صحنه‌های نمایش، نیز موجودیتی حرکت‌مند بوده و مانند حرکت یک قطار است که حامل شیء یا اثر معماری مورد نظر ماست، و اینکه این قطار باید سلسله‌وار از تعدادی از ایستگاه‌های بین‌راهی بگذرد تا به ایستگاه مقصد رسیده، آن بازیگر یا اثر مربوط را پیاده کند. در طول نمایش و بلکه در هر آن واحد از آن، در زمان توقف قطار در هر یک از این ایستگاه‌های بین‌راهی (یا به عبارتی، در هر یک از لحظه‌ها یا ادوار میان‌راهی زمان) قطار در حال حرکت، باید برای «مسافر خاص قطار» (یعنی «اثر معماری مورد نظر») دو شخصیت مختلف (یعنی همان عدم نسبی و وجود نسبی) را قائل شود. چیزی که هست این حقیقت است که در طول بازی شدن یک‌به‌یک و پی در پی صحنه‌ها، چگونگی حرکت قطار و زمان خاص «پیاده شدن عین خارجی اثر معماری» از آن در ایستگاه مقصد و به میدان آمدن عینی «اثر» (به‌عنوان بازیگر مرتبه مورد نظر)، تابع نوعی حرکت تدریج‌مند، مرتبه‌مند و سلسله‌مند است که تنها با بازی شدن مرتب و یک‌به‌یک صحنه‌ها محقق می‌شود. با بازی شدن هر پرده یا هر مرتبه از نظام سلسله‌مراتبی پرده‌ها یا مراتب نمایش، اثر معماری یا بازیگر، تنها (یک گام) یا یک مرتبه، از مرتبه عدم نسبی خود روی صحنه‌های پیشین نمایش به مرتبه دیگری از «وجود نسبی و ذومراتب خود»، «ارتقای مرتبه» یافته تا نهایتاً در زمان و مرتبه و محل خاص خویش، عیناً روی صحنه نمایش نظام‌مند موجودیت جهان ظاهر شود.

در این نمایش‌نامه واحد و فراگیرنده از ازل تا ابد، کارگردان یا بازیگردانی که هر یک از آثار را برای بازیگری به صحنه آورده یا بیرون می‌برد، یکی بیش نیست و آن یکی نیز تنها «یک» عالم یعنی خود خداست.

حتی آیه قرآنی (یا بیان نمادین آسمانی) اشاره شده در زیر، این درس بزرگ و نکته کلیدی را یادآوری می‌شود که یگانه کارگردان یا بازیگردان جزء و کل نمایش که بازیگران (و در مورد موضوع بحث ما، همه اشیا عالم، و از جمله هر یک از آثار معماری مورد بحث ما) را یکی پس از دیگری به صحنه آورده و از صحنه بیرون برده و به محل اصلی و همیشگی خود در عدم (یعنی خزینة بی‌پایان علم الهی) بازگشت می‌دهد، خود «الله تبارک و تعالی» معرفی شده است. و از صفات‌های برجسته او در این کارگردانی و بازیگردانی، «مهربانی منشأ گرفته از یکدلی ذاتی و دوست بودن عشق‌بنیان خود با بازیگران» و نیز «داشتن روحیه بازگشت‌پذیری، خطاپوشی و دادن فرصت‌های مکرر به بازیگران برای جبران خطاها و ارائه بازی بهتر و بهتر» است. پرورش‌دهنده‌ای که خود در مرتبه برترین عرش دانش‌مداری قرار دارد و بر اجرا و تحقق سیر کمال‌محور بازی بازیگران حاکمیت و نظارتی خلاف‌ناپذیر دارد. توجه کنید:

إِنَّهُ هُوَ بَدِئُ وَيَعِيدُ ﴿١٠٠﴾ وَهُوَ الْغَفُورُ الْوَدُودُ ﴿١٠١﴾ ذُو الْعَرْشِ الْمَجِيدُ^٧

همانا این «او»، آن ذات بسیط و ناشناخته است که «آفرینش هر موجود» را [و به عبارتی، پدیدار شدن آن بر

صحنه وجود را (بدون سابقه پیشین و از نه چیز) [آغاز می‌کند و سپس آن را] پس از اجرای وظیفه‌مند نقش خاص خویش، از صحنه نمایش و بازی خارج کرده، به جایگاه نخستین خود در عرش علم [بازمی‌گرداند] و هم در همین دنیا، این فرصت را بارها به او می‌دهد تا در هربار نقش خود را بهتر از پیش بازی کند، (*) و او «خطاپوشاننده» [و به بیانی روشن‌تر، «پوشاننده لباس کمال و خداگونگی خود برتن بازیگران فرمان‌بردار و طالب کمال»] و دوست‌مدار حقیقی [ایمان‌آوردگان به علم و پذیرندگان احکام خویش در کار کارگردانی نمایش و راهبری ایشان به مقصد کمال] است، (*) و اوست کسی که صاحب «عرش مجید» [یا همان «مرتبه برترین و باشکوه دانش و دانش‌مداری»] است.

جاودانگی انسان و بی‌زمان بودن معماری در طول زمان

آیا انسان حقیقتی است تنها مربوط به یک زمان خاص و بریده از گذشته و آینده خود؟ پاسخ مسلم اسلام به این سوال، با توجه به آنچه از مبانی فکری اسلامی در صفحات قبل ارائه شد، منفی است، زیرا حقیقت وجودی انسان نیز (علاوه بر مبانی مذکور، بنابر گفته امام علی (ع))، مرگ ندارد و حقیقت وجودی هر فرد انسان، همیشه و همواره در همه ادوار هستی حاضر بوده، هست و نیز خواهد بود. و نیز مطابق با نظر ایشان، انسان مرکبی است حقیقی و ترکیبی است از عقل و صورت:

الانسانُ عقلٌ و صورة، فمن أختأه العقل و لزمته صورَه، لم یکن کاملاً و کان بمنزلة من لا روحَ فیهِ. ۸

انسان عقلی است و صورتی، پس کسی که عقل (و فعالیت زنده و پویانده عقلانیت) اش او را ترک گوید و تنها صورت «انسانی» اش با او باقی بماند (موجودی) کامل نیست و به منزله کسی (یا بهتر بگوییم: مرداری) است که در (جسم) او روحی وجود ندارد.

و این یعنی آنکه آنچه مرگ ندارد و بلکه زندگی بخشنده به جسم صورت‌مند است (یعنی روح تعالی جوینده و عقل تعقل‌کننده و تحلیل‌گر و کمال‌جوو نفس ناطقه و آفریننده، همواره «زندگی و فرصت زندگی و بهتر بودن در زندگی» را می‌خواهد و می‌طلبد. و «جسم صورت‌مند و میرا و فناپذیر» تنها فرصتی و صحنه‌ای و پرده‌ای است که در دل آن و بر رخساره بازیگری آن خود را و توانمندی‌های الهی خود را در بستر خلاقیت‌ها و تجلیات نوبه‌نوشونده و هرچه باشکوه‌تر به نمایش و جلوه‌گری درمی‌آورد. و هر نوع از انواع گوناگون و گذشته و قدیمی، یا تازه و جدید صورت‌ها و نقش‌های پدیدار شونده بر پیکره کالبدمند انسان، و نیز صورت معماری آثار شکل‌گرفته و ظاهر شده از او در هر عصر و زمان، البته و بگونه‌ای انفکاک‌ناپذیر، متعلق به عصر و زمان خاص و اقلیم خاص، و بنابراین تاحدودی نسبی، بصورتی خاص و متعلق و مخصوص به زمانی خاص بوده، و معماری یا هنر آن نیز بازگوکننده ویژگی‌های کمی و کیفی آن زمان خاص‌اند. و قطعاً و خوشبختانه بعد از گذشت زمان مخصوص به خود می‌میرد و باید بمیرد، و این عین ضرورت کمال‌محوری فرآیند آفرینش است.

بنابراین در موضوع ارزیابی و تحلیل و داوری آثار هر عصر و هر صورت عینی زمان‌مند، باید آن را در همان ظرف زمانی خود و با معیارهای زیبایی‌شناسانه و معمارانه آن زمان خاص دید، و چگونگی تعامل و تشارک این صورت را تنها با صورت‌های هم‌جوار و هم‌عصر خویش، مطالعه و ارزیابی و داوری کرد. معیارهای داوری در هر مورد خاص و تا آنجا که بستگی به چستی و چگونگی کمی و کیفی صورت‌های عرضی یا مادی ظاهر شده در آن مقطع خاص از زمان دارند، معیارهای نسبی هستند.

ولی ارزیابی جوهره واحد عقلانی و حاکم بر اندیشه انسانی، دیگر اینگونه نیست و نتیجه قبلی نیز در این مورد صادق نیست، زیرا جوهر اندیشه انسانی، در عین پویندگی و شکوفندگی تدریجی در تجلیات ظاهری خود، حقیقتی است بی‌زوال و زمان‌ناپذیر و پویانده‌ای در پیوسته و از ازل تا ابد شکوفنده و ما نیز (یعنی جانشینان خداوند در زمین و به اصطلاح فعال در فاعلیتی حق‌محورانه) اگر بتوانیم خود را در مرتبه وجود صرف و حکمیت عقل‌محور اندیشه الهی قرار دهیم، ارزیابی‌مان خداگونه و زمان‌ناپذیر خواهد بود. البته هم‌اینک نیز باید در نظر گرفت که اندیشه معمولی و مانده و گرفتار در بعد زمان و مکان ما نیز، اگرچه دارای صورتی زمان‌پذیر است، باطن آن، مانند اندیشه انسان کامل،

حقیقتی پایان‌ناپذیر است (و در اینجا نیز منظور نظر مولف چیزی جز همان حقیقت جوهری اندیشه نیست).

ضرورت ارتباط اندیشمندانه‌ما با گذشته و آثار معماری بومی، برای پندگرفتن از سنت‌های جاویدان عقل کل است.

بنابراین ارتباط صحیح ما انسان‌ها با تاریخ و زمان و وفاداری‌مان به قبول درست‌ترین آن‌ها، در موضوع وظیفه‌مختار خود در تفکر و برنامه‌ریزی و خلق ایده‌های نو، در حقیقت، باید وفاداری به سنت‌های عقلانی (و بنابراین تغییرناپذیر) حاکم بر جزء و کل طول تاریخ باشد. و ضرورت ارتباط ما با گذشته‌تاریخ و آثار گذشتگان، و از آن جمله آثار معماری ایشان، (همان‌طور که قرآن کریم می‌فرماید)، عبرت‌گرفتن و درس‌آموختن از چگونگی عمل و فاعلیت بلامنازع این سنت‌های عقلانی، ثابت و همیشه جاری در بستر کلی زمان (و متشکل از جزءبسترهای خاص)، و البته در ظرف وقایعی با موضوع مشابه و حتی تاحدودی واحد و یکسان است تا خود را و اندیشه خود را برای رفع خطاها و در نتیجه، هرچه کامل‌تر کردن ادوار بعدی فرآیند زندگی انسانی (یا به عبارتی صورتی عقلانی) خویش و استفاده مفیدتر و بهتر از فرصت‌های هنری، علمی و فنی (یا تکنولوژیکی) پیش‌آینده در حال و آینده مهیا کنیم.

به‌عبارت دیگر، ارتباط ضروری و اندیشمندانه‌ما با گذشته و آثار گذشته، صرفاً برای آموختن و پندگرفتن از چگونگی عمل این قوانین و سنت‌های جاویدان و همیشه حاکم عقل کل در پهنه عمل و فعالیت آن (یعنی سرتاسر هستی) است. ولی ما هرگز نمی‌توانیم بر هندسه کالبدی و صوری معماری گذشتگان و اندازه‌های مخصوص و پاسخ‌گوینده به شخصیت و نیازهای خاص ایشان در آثار معمارانه و صنایع مربوط متکی بوده و از آن‌ها تقلیدی صرف، نعل‌به‌نعل، و بسا کورکورانه داشته باشیم، زیرا همان‌طور که در بالا به تفصیل توضیح داده شد، شخصیت ظاهری اندازه (یا همان هندسه) نیازهای زندگی امروزین ما با ایشان تفاوت کرده است. امروزه ما دیگر نمی‌توانیم بر معماران و شهرسازان (حتی متمدن‌ترین اقوام) گذشته اقتدا کنیم و عرض معبرهای سواره‌شهری‌مان را همچون عرض معبرهای معتبرترین شهرهای ایشان (و با عرضی که برای مثال دو شترسوار یا دو اسب سوار به‌راحتی از کنار یکدیگر بگذرند) طراحی کنیم، زیرا هندسه کالبدی نیازهایمان در خانه، محله و شهر و تجهیزات شهری خاص زمان خودمان است. در خصوص سایر موارد، فرم‌ها و شکل‌ها و سطوح و مراتب اندازه‌ها (یا همان هندسه‌ها) چون هندسه‌شکلی، هندسه‌ارتباطی، هندسه رفتاری نیز سرگذشتی مشابه را بایستی مطالعه کنیم.

توجه به آیه کریمه زیر نظر اسلام را در این باره به روشنی بیان می‌کند:

«إِنَّ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ، وَ مَا نَنْزِلُهُ إِلَّا بِقَدْرِ مَعْلُومٍ»^۹

نیست چیزی مگر اینکه حقیقت بی‌زمان (یا به عبارتی همان حقیقت ملکوتی و به عبارتی، علمی) آن در نزد ما (در ملکوت اعلی) است، و ما آن را (از مرتبه ملکوتی یا علمی‌اش به مقام عینی و مرتبه زمینی و کالبدی‌اش) نازل نمی‌کنیم، مگر در اندازه‌ای که (در نظام کلی آفرینش از هر نظر) تعیین شده و حساب‌مند و معلوم است.

می‌دانیم که عنوان «شیء» به هرآن چیزی اطلاق می‌شود که از نظر شکل و عملکرد و هندسه ماهوی، «مخصوص» است. خصوصیات (یا به عبارتی، مجموعه ویژگی‌های شکلی و عملکردی) هر شیء همان مایه برپایی چیستی و قوام شیئیت آن در دنیای کثرت‌ها و گوناگونی‌هاست، و «شیئیت شیء» (یا همان «مخصوص بودن هندسه ماهوی شکلی و عملکردی آن») کاملاً متفاوت از ذات یا حقیقت وجودی آن شیء است و مرتبه فنای هر شیء قبل از مرتبه «انعدام» (یا «نیست شدن») کلی و زوال کلی ذات آن است (و با آن فرق دارد).^{۱۰}

به‌عبارت روشن‌تر، با طرح این نکته که «شیئیت هر شیء غیر از ذات آن است» گویا مولف باریک‌بین فرهنگ التحقیق می‌خواهد مخاطبان خود را به این راز لطیف مستتر در آیه شریفه توجه دهد که ذات هر شیء همان وجه الله همیشه باقی آن است (یعنی همان مطلق همه دانش‌ها و یگانه منشأ همه حکمت‌ها). و شیئیت هر یک از اشیا در جهان (یعنی ویژگی‌های شکلی و عملکردی هر شیء) تنها بستری مجازی است برای پدیداری تجلیات گوناگون و نوبه‌نوشونده جمال و کمال الله. به‌عبارتی، هر یک از اشیاء در جهان «وجه‌ی» از وجوه بی‌نهایت جمال و کمال آن ذات یگانه است؛ «وجه‌ی» که (با توجه به حرکت تدریجی و مرحله‌مند کمال در جهان مادی) همانند غنچه، در بستر

و راه و حرکتی توسعه‌محور، رشدکننده و شکوفاشونده است. والبته بدیهی آنکه: حقیقت وجودی شیء (یا همان وجه باقی، ماندگار و نابودناشونده از الله تبارک و تعالی) از ذات جاودان خود هرگز جدا نیست.

نتیجه‌گیری

ما معماران مومن به خداوند «بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» («پدیدآورندهٔ صورت تازه به تازهٔ آسمان‌ها و زمین»^{۱۱}) و ما هنرمندان مسلمان یعنی همان کسانی که مربی حکیمان «الله‌الخالقُ الباریُّ المصوِّرُ»^{۱۲} است: «آن آفریدگار دانش‌بنیانی» که نیروها و دانش‌های فعال و در اختیار او در کار آفرینش‌های تازه به تازه‌اش معروف به «أسماء‌الحسنی» هستند، بایستی در راه و روش مخصوص به «خود حقیقی خویش» (یعنی «نفسی در مقام جانشینی خداوندگار دانش‌ها»)، در کار آفرینشی نوبه نو او اقتدا کرده و همانند او عمل کنیم، و نه کپی‌سازی معماری مرده و درگوررفتهٔ گذشتگان مرحوم خویش، بلکه در مرحلهٔ نخست انجام وظیفه‌مان، مامور به شناخت دقیق و لطیف و مطابق با واقع از حقیقت ملکوتی یا موجودیت عملی و هندسهٔ دانش‌بنیان هر شیء یا هر ساختمان خوب هستیم (فرقی نمی‌کند آن ساختمان یا شیء خوب و زیبا و پسندیده، مربوط به گذشته است یا حال، در ایران اسلامی است یا در فرنگ نامسلمان، حیوان است یا گیاه یا حتی جماد)، و سپس بکوشیم تا نیازهای جدید خود را در قالب ظرفی و هندسه‌ای خاص و البته کالبدمند با عنوان «شیئیت شیء» (یا همان «هندسه شکلی و عملکردی خاص شیء در پاسخ‌گویی به نیاز مربوط») تعریف کنیم. بطور مسلم، انجام‌پذیرشدن و سپس تحقق‌یابیسته و شایستهٔ عین صورت و کالبد مادی آن شیء یا ساختمان جدید در عالم خارج و در مقطع و موضع مربوطه، وظیفهٔ بعدی ماست.

پی‌نوشت‌ها

۱. آیات متعددی از قرآن کریم به این موضوع بسیار بنیانی و بااهمیت (یعنی «صبرورت» یا همان «فرایند تکامل‌محور توسعه یا شکوفایی درون‌زای دانش در کل و جزء هستی») پرداخته و آن را از جوانب و ابعاد گوناگون مسئله مورد بحث و بررسی قرار داده‌اند. اینجانب (مؤلف این سطور) نیز کتابی مبسوط و مستقل را به بررسی و شرح آن اختصاص داده‌ام و در اینجا تنها به ذکر یک نمونه از آن آیات گران سنگ و عظیم‌القدر مربوط بسنده می‌کنم: «صِرَاطِ اللَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ» (شوری: ۵۳) راه الله، [راه دانش‌بنیانی و تکامل‌محوری، راه رسیدن به «الله» (آن خداوندگار یگانهٔ دانش و دانش‌مداری تکامل‌محور در همهٔ مراتب هستی و در همهٔ اشیاء و اجزای در وحدت آن‌ها)] آنکه تمامی آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است، از آن اوست [و همه تجلیات گوناگون‌شوندهٔ اوست و از او جدا نیست]؛ بدانید و آگاه باشید [و در درستی این خبر هرگز شک به خود راه ندهید] که «صبرورت» [یعنی همان فرایند مرحله‌مند و مرتبه‌مند تکامل‌محور شکوفایی و شدن] همهٔ «امور» [یا برنامه‌ها و برنامه‌ریزی‌ها، در جهت به کمال رسانیدن اشیا (و از جمله انسان‌ها)] تنها به سوی الله برنامه‌ریزی شده و انجام می‌گیرد [و هدف مقصود برای همگان، همان رسیدن و هم‌شکل شدن با او (آن مطلق کمال در دانش و دانش‌مداری) است]!

۲. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): كُنْتُ أَنَا وَعَلِيٌّ نُورًا بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَخْلُقَ اللَّهُ آدَمَ بِأَرْبَعَةِ عَشَرَ أَلْفَ سَنَةٍ فَلَمَّا خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ سَلَكَ ذَلِكَ النَّوْرُ فِي صُلْبِهِ فَلَمْ يَزَلِ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَنْقُلُهُ مِنْ صُلْبِ أَبِي صُلْبٍ إِلَى صُلْبِ حَتَّى أَقْرَهُ فِي صُلْبِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ ثُمَّ أَخْرَجَهُ مِنْ صُلْبِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ فَقَسَمَهُ قِسْمَيْنِ قِسْمًا فِي صُلْبِ عَبْدِ اللَّهِ وَ قِسْمًا فِي صُلْبِ أَبِي طَالِبٍ فَعَلِيَ مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ، (ر.ک: قمی ۱۳۶۲، ۶۴۰/۲).

۳. مؤمنون: ۱۲-۱۶.

۴. البته خود واژه «طین» از نظر ظاهری و مطابق با آنچه در فرهنگ التحقیق آمده، به‌معنای «جمع مرکب و کاملاً درهم‌آمیختهٔ آب و نوعی خاک» است، به‌گونه‌ای که باید آن جمع مرکب را به‌دلیل شدت درهم‌آمیختگی و بلکه تاحدودی جدایی‌ناپذیرش، شیئی واحد دانست. شیئی که هیچ‌یک از دو عنصر آب و خاک در سازمان یک‌پارچه و وحدت‌یافتهٔ موجودیت آن، قابل شناخت و تفکیک از یکدیگر نیستند. لیکن از آنجاکه کلام قرآن کلامی، در اصل و اساس این‌جهانی‌اش، حقیقتی آیه‌وار یا نمادین بوده، از ظاهر نمادین آن باید باطنی حقیقی‌تر و اصیل‌تر را راه برد. و «آب» نیز در زبان نمادها بیانگر «دانش

نازل شونده از آسمان علم بسیط»، و «خاک» نماد عنصری تربیت‌پذیر و رجمی برای شکوفایی و زایایی صورت‌مندی رشدیابنده است، ما نیز حقیقت «طین» را در ترجمه پیش‌اشاره خود در متن بالا به‌عنوان «حقیقت اصیل و پایه آفرینش انسان و ترکیب جدایی‌ناپذیر علم و صورت‌مندی در آن» معرفی کرده‌ایم. در فرهنگ التحقیق، «طین» و «طینت» به‌عنوان «فطرت نخستین و سرشت استوار و تغییرناپذیر» آمده است. و به اعتباری «طین» (به‌معنای «جمع مرکب آب و خاک» یا «ترکیب زاینده علم و صورت‌مندی») و «ماده آفرینش انواع موجودات در زمین» (اعم از سنگ، گیاه، حیوان و انسان) معرفی شده است. (بسیار دقت کنید). ر.ک: موسوی دامغانی، ۱۵۸/۷ و ۱۵۹.

۵. حدید: ۲۰-۲۳: «اعلموا! انما الحیاة الدنیا لعب و لهو و زینة و تفاخر بینکم و تکائر فی الاموال و الاولاد، کمثل غیث اعجب الکفار نباته، ثم یهیج، فتراه مصفرا، ثم یكون خطاما، و فی الآخرة عذاب شدید و مغفرة من الله و رضوان. و ما الحیاة الدنیا الا متاع العرور. ساقوا إلى مغفرة من ربکم، و جنة عرضها كعرض السماء و الأرض، أعدت للذین آمنوا بالله و رسله. ذلك فضل الله یؤتیه من یشاء، و الله ذو الفضل العظیم. ما اصاب من مصیبة فی الأرض و لا فی انفسکم الا فی کتاب من قبل ان نبرأها، ان ذلك علی الله یسریر. لکیلا تأسوا علی ما فاتکم، و لا تفرحوا بما آتاکم، و الله لا یحب کل مختال فخور».

۶. در این فرصت کوتاه، مجال پرداختن بایسته و شایسته به اصل بسیار اساسی و بلکه بنیادین «تجربه‌مداری» در معماری و هنر اسلامی نیست. لذا شما مخاطب محترم را به پی‌گیری شرح کامل این اصل در مقاله دیگری از اینجانب با عنوان «رابطه پویندگی و تکامل محوری فرایندمدار و اصل تجربه‌مداری در هنر و معماری اسلامی» فرا می‌خوانم.

۷. بروج: ۱۳-۱۵.

۸. حاج محمداسماعیل دولابی از عرفای فقیه معاصر است که در سرآسیاب دولاب تهران، در خانواده پدری کشاورز متولد شد. برای تحصیل علوم دینی به نجف اشرف رفت و پس از مدتی، به مقامی از مقامات عرفانی دست یافت و شیوه مرسوم ایشان در راهکارهای سلوک عرفانی با دیگران مبتنی بر محبت بود. برای اطلاعات بیشتر ر.ک: دولابی ۱۳۸۹.

۹. حجر: ۲۱.

۱۰. ر.ک: موسوی دامغانی، ۱۵۸/۷ و ۱۵۹.

۱۱. انعام: ۱۰۱: «بدیع السماوات و الأرض، ...، و خلق کل شیء و هو بکل شیء علیم»: او [یعنی الله (آن خداوندگار یگانه دانش و فعالیت دانش‌مدار در همه مراتب هستی)] پدیدآورنده صورت تازه‌به‌تازگی آسمان‌ها و زمین است؛ ... و همه چیز را آفریده و او به [حقیقت ملکوتی یا موجودیت علمی و هندسه دانش‌بنیان] همه چیزها [یعنی صورت علمی شیئیات اشیاء] داناست.

۱۲. حشر: ۲۴: «هو الله الخالق البارئ المصور له الاسماء الحسنى»: الله (آن خداوندگار یگانه دانش و فعالیت دانش‌مدار در همه مراتب هستی) اوست خالق، آفریننده‌ای بی‌سابقه و صورت‌نگری (بی‌نظیر)؛ و برای او (و قوای در اختیار او، در این آفرینش بی‌سایه و تازه‌به‌تازگی و نوبه‌نو) همان اسم‌های زیبا و زیبا‌آفرین (یا همان دانش‌های فعال معروف به «الاسماء الحسنى») است.

منابع

- قرآن کریم

- امام علی (ع). بی‌تا. نهج البلاغه. ترجمه علی نقی فیض‌الاسلام، تهران: پاساژ حاج نایب.

- دولابی، محمد اسماعیل. ۱۳۸۹. مصباح الهدی. تدوین مهدی طیب. تهران: نشر سفینه.

- دینانی، غلامحسین. ۱۳۷۲ش. قواعد کلی فلسفه در فلسفه اسلامی. تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

- قمی، محمدبن بابویه (معروف به شیخ صدوق). ۱۳۶۲ش. الخصال. قم: جامعه مدرسین.

- موسوی دامغانی. فرهنگ التحقیق فی کلمات القرآن الکریم (دوره چهارده جلدی)